

و دیپلومه‌ها در اروپا به رقص شیمی امرار حیات کرده و در میان ملل دیگر مستهلك شوند.

خیز که دجله آب از سر ایران گذشت

آه که سیلاب خون ساحت مشرق گرفت

لیانکا جزیره منده‌ناو از جزایر فیلیپین — ۱۹ مرداد ۱۳۰۴

میرزا حسین طوطی مراغه

جهان‌نمان

تریت اطفال در ایران

[رهانیدن زنان نادان از دست خرافات و جهالت، بزرگترین کار ثواب و مهم‌ترین خدمت به انسانیت است. با چند مدرسه دختران و دو سه مجله نسوان نمیتوان ریشه این بدبختی را کند. خوب است در تمام مدارس دختران يك روز را منحصر بطلیبات شفاهی کرده تمام زنهای بیسواد و بی‌علم را دعوت کنند و شرایط صحت و نظافت و خانه‌داری را بآنها بفهمانند. — ایران‌شهر]

زهرآخانم — ما سلطان، با کی حرف می‌زدی، چه روده
 دداز بود، چی میگفت؟
 ماه سلطان — این زنیکه گداهه سید خانم اول ماهی بود
 چچه روبنل من دید فوری فهمید که ناخوشه. میگفت خانم چرا
 رنگ و روش پریده، خدا نکرده مکه سرما خورده؟ گفتم آره،
 چی کلش کنم؟ اونم گف یه خورده گل خدمی رو بجوشونن با
 تخم مرغ هم بزنی، رویه تیکه کینه بمان او بزاردن رو سینه که
 خوب به پزونه. حالا نمیدونم چی کار کنم، درس کنم یا نه؟
 زهرآخانم — خوب نه نه بد نیس، ما که همرو کردیم اینم
 رو اونا شاید خدا فرجی بده. واله شاید خودش این ملک و به

صورت آدم فرستاده باشه، ما چه میدونیم، هر چه کردیم خوب نشد اینم یکی از اونا.

ماه سلطان — واله دلم واسه این بچه خونه، خوب چی کار کنم؟ گفتن به قرون نذر سید موسوی کنم، به بازوش به بندم که کردم. رفیق خانم میگفت دیروز که تو کوچه بالا پائین انداختن سرما خورده والا راس میکه، آخه بچه چار ماهه رو نمیندازن. دیشب عمش میگفت آب صابون عماله کن، ترسیدم (بچه سرفه می‌کند) آخ بهیرم الاهی که سینت درد می‌کنه. تو خدا بین وقتی سلفه می‌کنه چه سیاه و کبوت میشه. حالا باز جای شرکش باقی است که بچه کوچیک سینه ییلورورد می‌کنه زاسی زرا خانم، این جوشارو میبینی، هر روز زیاد میشه، میترسم آبله باشه. دیروز میخواستم بهرم پیش اوسا ری. از فرخنده خانم پرسیدم که شما زینت سادات و بردین آبلش کوبیدین مایش و ندارین؟ کف من کوبیدم نگرف واسه اینکه آبله نورا نبود، این آبله‌های فرنگی پارم که آدم نمی‌دونه پا که یا نه. دیشب آبجی خانم اومده بود میگفت این آبله نئس. از اون شربتاس که زمستونی دادین کوننار که سرده گل بنفشه که سرده دخترم که طبیعتش سرد، اینه که حالا بهار بیرون ریخته، چی کارش کنم هر جور که مشیتش قرار میگیره او هر جور قسمت باشه همون میشه.

زهرا خانم — ده بفرس گل خدمی بیارن تا درس کنیم، نخم مرغ دارین؟

ماه سلطان — این اصغر ورپریده جونم مرگ شده رو فرستادم که پیاره هنوز که نیومده، نمیدونم صنارو برده خورده یا کم کرده. زهرا خانم — صوبی آق بزرگش اون دعا رو داده بود خوندین به بچه؟

ماه سلطان — بمله خوندم، واله جونم داره نموم میشه،
آخه منوچه به بچه من خودم حالا بچم من بچه رو میخوام چیکم،
از جونم سیر شدم.

زهراخانم — وا تازه بچه شدی، بمیرم واسه تو بچه اینم
تازه دراومده. زن چارده ساله خودت و بچه میدونه، تو حالا
باید دو تا شیکم زاییده باشی، هنوز بچه هسی، میخوای دسو یا تو
اره کنیم تو قداق به بیچیمت.

ماه سلطان — وای وای من باید دو تا بچه داشته باشم،
هنوز خودم دهنم بو شیر میدم، چطور دو تا بچه رو میتونستم شیر
بدم؟ همش تقصیر این خانم جانم بود آخه منوچه بشووراونم این
شوور نیل و فنجون!

اصغر گل ختمی را آورده زهرا خانم جوشانیده با يك
کرباس کهنه صاف میکند، بعد با تخم مرغ مخلوط نموده روی
يك پارچه منقال میگذارد، سپس بچه را باز نموده روی سینه‌اش
میگذارد، مجدداً در قداق پیچیده در گهواره میخواباند.
پرشگاه علم‌مآبان و مطبوعات
پرتال جامع علوم انسانی
طهران — ابوالقاسم خاوریان

تمدن شرق

تا گور

شاعر و فیلسوف هندی

Rabindranath Tagore

اخلاق بشر و تمایلات آنی هر ملتی مخلوق افکار بزرگان
آن زمان و محصول تظاهرات روحی نخبه‌های آن عصر است.